تصحیح چند خطا در آثار چاپی سنایی غزنوی

محمود ندیمی هرندی*
تهمینه عطائی کچوئی**

چکیده

بنابر شیوهٔ مرسوم، تصحیح هر متنی بر اساس دست‌نوشته‌هایی از آن انجام می‌گیرد؛ اما گاه به دلایل گوناگون، از جمله ناآشنایی کاتبان با متون کهن، تحریف‌هایی به آن دست‌نوشته‌ها راه می‌یابد و بیت یا عبارتی را چنان از اصل خود دور می‌کند که نسخه‌ها در رفع ابهام آن مفید نمی‌افتند و مصحّح ناگزیر است که از منابع جنبی استفاده کند. آثار سنایی غزنوی از این نوع متون کهن‌اند و چه‌بسا به ابیاتی از او تحریف‌هایی راه یافته که گفتهٔ شاعر را مبهم و دریافت معنی آن را دشوار کرده است. در این مقاله، با بررسی اجمالی در بعضی فرهنگ‌های کهن، نشان داده شده که کلماتی مانند «پُشَک»، «غیو»، «زُش»، «آکَنِش»، «مَیَزد» و «بادبان» در شعر سنایی دستخوش تحریف و تبدیل شده‌اند و این خود سبب تفسیر نادرست شارحان از شعر او شده است.

کلیدواژه‌ها: سنایی غزنوی، حدیقةالحقیقه، دیوان سنایی، لطائف‌الحدائق، طریقه بر حدیقه

تاریخ دریافت: ۹۶/۱/۲۶ تاریخ پذیرش: ۹۶/۶/۱۲

* استادیار دانشگاه پیام‌نور (نویسندهٔ مسئول) / nadimi@pnu.ac.ir

** استادیار پژوهشی فرهنگستان زبان و ادب فارسی / tahmineh_atai@yahoo.com

مقدمه

سنایی غزنوی (د. حدود ۵۲۹ ق) در تاریخ شعر فارسی شاعر دوران‌سازی است. سیری در آثار قرن ششم بدین سو نشان می‌دهد که شعر سنایی نه تنها در میان اهل تصوّف، بلکه در همهٔ مراکز فرهنگی حضور جدّی و مقبولیّت عام داشته است، سخنوران بارها در آثار خود به اشعار او استشهاد کرده‌اند. حضور حدیقة الحقیقة در مراکز فرهنگی هندوستان نیز به حدّی بوده است که برای نخستین بار آن را در آن کشور تصحیح و شرح کرده‌اند. امروزه نیز برنامه‌نویسان ضرورت مطالعهٔ آن را برای علاقه‌مندان آثار ادبی و عرفانی به خوبی دریافته‌اند و حدیقةالحقیقة و دیوان سنایی از جمله متون درسی دانشگاهی است. از این رو هر کوششی هرچند اندک، در تصحیح شعر او مهم و در جای خود مفید است.

دیوان و حدیقةالحقیقة سنایی به همّت استاد محمّدتقی مدرّس رضوی به ترتیب در سال‌های ۱۳۲۰ (تهران: شرکت طبع کتاب) و ۱۳۳۰ (تهران: انتشارات دانشگاه تهران) به چاپ رسیده و بعدها با اصلاحات مختصری تجدید چاپ شده است. از میان آثار شناخته‌شده‌تر سنایی تنها تحریر مختصر حدیقه (به اهتمام مریم حسینی، تهران: نشردانشگاهی، ۱۳۸۲) و غزل‌های سنایی (به کوشش یدالله جلالی پندری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶) به روش انتقادی تصحیح شده است. دربارهٔ دیگر اجزاء دیوان و تحریر بلند حدیقه هنوز کاری درخور انجام نگرفته است.

در زمینهٔ شرح شعر سنایی و حلّ مشکلات آن نیز آثاری تألیف شده است؛ نخستین بار عبداللطیف عبّاسی (د. ۱۰۴۸ق) در سال‌های ۱۰۴۴-۱۰۳۷ق در هندوستان حدیقه را با مقابلهٔ چندین نسخه تصحیح کرد و بر آن مقدّمه و حواشی نوشت و آن را موسوم کرد به «لطائف‌الحدائق من نفائس‌الدقائق». سپس نوّاب میرزا علاءالدین احمد خان بهادر علائی لاهوری (د. ۱۳۰۲ق) در سال ۱۲۹۰ق شرحی بر باب اوّل حدیقه [بر اساس نسخهٔ مصحَّحِ عبداللطیف عبّاسی، برابر با باب اوّل و دومِ چاپِ مدرّس رضوی] نوشت که در همان سال با عنوان «طریقه بر حدیقه» به چاپ رسید. مدرّس رضوی نیز «تعلیقات حدیقةالحقیقة» را در ۱۳۴۱ ش منتشر کرد که در آن به شرح مشکلات بعضی ابیات پرداخته است. همچنین، اسحاق طغیانی «شرح مشکلات حدیقهٔ سنایی» را در ۱۳۸۲ ش و زهرا درّی «شرح دشواری‌هایی از حدیقةالحقیقهٔ سنایی» را در ۱۳۸۶ نشر کردند. «تازیانه‌های سلوک»

(۱۳۷۲ش) و «در اقلیم روشنایی» (۱۳۷۳ش)، گزیده‌ای از قصاید و غزلیات سنایی و شرح آنها از شفیعی کدکنی نیز در معرّفی شعر و اندیشهٔ سنایی قابل توجّه است.

در این جست‌وجوها بسیاری از مشکلات شعر سنایی حل شده است، امّا گاه به سبب وجود لغات نادرِ کهن و معمول در عصر شاعر، ابیاتی مبهم مانده و نسخه‌های خطی و تأمّلات مصحّحان نیز در رفع آن ابهامات چندان کارگشا نبوده است و ناگزیر استفاده از منابع جنبی در تصحیح این ابیات ضرورت دارد. فرهنگ‌های فارسی از جمله منابع جنبی در تصحیح متون‌اند و در اینجا نیز در بسیاری موارد می‌توانند مصحّحان را یاری کنند. کاتبان گاه در برخورد با کلمه‌ای نادر و دشوار آن را تغییر داده یا حذف کرده‌اند، در حالی که فرهنگ‌نویسان واژه‌های مهجور و دشوار را ضبط کرده‌اند. این همان وجه اهمّیّت و نقش فرهنگ‌ها در تصحیح دیوان شاعران است. هرچند در شواهدِ هر مدخل، اعتبار فرهنگ‌ها بیشتر در واژه‌ای است که مدخل قرار گرفته و بقیهٔ اجزای بیت یا عبارت ممکن است دستخوش تغییر گردد. ما در گفتار حاضر ابیاتی از حدیقه و قصاید سنایی را با بهره‌گیری از فرهنگ‌های کهن تصحیح کرده‌ایم.

۱. در حدیقه، در «ذکر کلام الملک العلّام»، در ابیاتی که از صورت و سرِّ قرآن سخن گفته می‌شود، آمده است:

تو کلامِ خدای را بی‌شک گر نه‌ای طوطی و حمار و اشک،
اصلِ ایمان و رکنِ تقوی دان کانِ یاقوت و گنج معنی دان

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۷: ۱۷۲)

چنان‌که می‌بینیم در بیت نخست تلویحاً آنهایی که تنها ظاهر (لفظ) قرآن را می‌بینند و از حقیقت آن غافل‌اند به طوطی و حمار و اَشَک تشبیه شده‌اند. امّا چرا سنایی «اِشَک» ترکی[1] و و «حمار» عربی ـ هر دو نام یک حیوان (= خر) ـ را در یک مصراع تکرار کرده است؟ بنا به زیرنویس‌های چاپ مدرّس رضوی، نسخهٔ م (نسخهٔ ملک‌الشعرای بهار) «حمار و شک»

۱. اِشَک = ایشَک، لفظی ترکی است به معنای خر، الاغ. مولانا در مثنوی فرماید:

پیش خر خرمهره و گوهر یکی است آن ایشک را دَر دُر و دریا شکی است

(مولوی، ۱۹۳۳: ۳۳۰ [دفتر۶، بیت ۱۰۰۱])

[؟] و نسخهٔ **ک** (نسخهٔ دیگر ملک‌الشعرای بهار) «حمار الشک» [؟] آورده‌اند که هیچ یک معنای روشنی ندارند. بیت در نسخهٔ مصحَّح عبداللطیف عبّاسی (عبّاسی، ۱۳۸۷: ۱۷۶/۱) هم برابر متن چاپی است و در حدیقه به تصحیح مریم حسینی هم نیامده است.

نوّاب میرزا علائی (د. ۱۳۰۲ق)، شارح باب نخست حدیقه، همین صورت بیت مذکور را پذیرفته و گفته است: «اشک: ماچه خر، اولاغ. اینجا مراد احمق است. و احمق مراد اینجا از صورت‌پرست است که به سرِّ کلامِ خدا نرسد و در خواندنش جز حُسنِ صوت و طَلاقتِ لسان و تحسینِ اهلِ بزم کار دگر نداند»[۱] (علائی، ۱۳۸۹: ۲۳۶). حال آنکه «اشک» هم باید مانند «طوطی» و «حمار» نام حیوانی باشد؛ امّا فرهنگ‌های لغت این بیت سنایی را ذیل «پشک» آورده‌اند و «پشک» را مخفّف «پوشک» و آن را به لغتِ ماوراءالنهر گربه دانسته‌اند[۲] (نک: اسدی طوسی، ۱۳۵۶: ۸۸؛ انجو شیرازی، ۱۳۵۱: ۱۳۵۴/۲؛ حسینی مدنی تتوی، ۱۳۳۷: ۳۲۰/۱) و شواهد دیگر نشان می‌دهد که این کلمه در شعر فارسی معمول بوده است؛ برای نمونه:

چند بردارد این هریوه[۳] خروش — نشود باده بر سماعش نوش
راست گویی که در گلوش کسی — پوشکی را همی‌بمالد گوش

(شهید بلخی، به نقل از: اسدی طوسی، ۱۳۵۶: ۹۴)

در بیتی از کمال‌الدین غیاث شیرازی (د. ۸۴۸ق) می‌خوانیم:

از چَرغ[۴] تا کبوتر و از مرغ تا شتر — از گرگ تا به برّه و از موش تا پُشَک
روزی‌خورانِ خوانِ پُر از نعمتِ تو اند — هر گوشه‌ای که می‌نگرم صدهزار لَک[۵]

(انجو شیرازی، ۱۳۵۱: ۱۳۵۴/۲)

سنایی در جایی دیگر از حدیقه، در مذمّت شاعران فرومایه، آنها را به گربه و طوطی

---

۱. در بارهٔ این بیت در شرح طغیانی و شرح درّی سخنی گفته نشده است.

۲. امروزه در افغانستان «پِشَک» تلفظ می‌شود. صوفی عَشقَری، شاعر معاصر افغانستان (۱۲۷۱–۱۳۵۸ش) گفته:
در خانه‌ام از خوردنی‌ها هیچ دَرَک [= نشانه] نیست — افتاده ز مومو زدن آخر پشک من
(انوشه- خدابنده‌لو، ۱۳۹۱: ۲۱۲)

۳. هریوه: هروی، هراتی، منسوب به هریو که صورتی از نام شهر هری یا هرات است (دهخدا).

۴. چرغ: پرنده‌ای شکاری از نوع شاهین و شاهباز (دهخدا).

۵. لَک: صدهزار (دهخدا) صدهزارلک ـ صدهزارصدهزار (مجازاً به معنای بی‌شمار).

مانند کرده است:

همچـو گربـه لئـیم و خواری‌دوسـت　　خـورده سـیلی ز بهـر پـارهٔ پوسـت ...
از معـانی دلـش بی‌انصـاف اسـت　　همچو طـوطی بـه نطـق در لاف اسـت

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۷: ۶۸۳)

و دون‌همّتان را با گربه برابر نهاده است:

خـوی شـیران پـذیر بـا صـولت　　همچـو گربـه مبـاش دون‌همّـت

(همان: ۴۷۱)

۲. در حدیقه در مدح بهرامشاه بن مسعود غزنوی:

صدمتِ صـور و عـین تـو گـهِ جنـگ　　هـر دو همـره چـو رنـگ بـا آژنـگ

(همان: ۵۳۷)

سنایی در این بیت مهابت و قدرت نظامی بهرامشاه را در میدان جنگ توصیف می‌کند. در این صورت «عین» در مصراع نخست چه معنایی دارد؟ مدرّس رضوی در پانوشت آورده است: «کلمهٔ «عین» ممکن است در نسخهٔ م (نسخهٔ ملک‌الشعرای بهار) «عیر» خوانده شود» (همانجا). این بیت در چاپ حسینی نیامده است و عبداللطیف عبّاسی آن را با اندکی تفاوت به صورت ذیل آورده است:

صـدمت صـور و عـین تـو در جنـگ　　هـر دو همـره چـو چنـگ بـا آژنـگ

و در شرح آن می‌نویسد: «عین: نوزده معنی دارد. اینجا به معنی نفس است» (عبّاسی، ۱۳۸۷: ۶۹۲/۲). بعضی از معاصران در شرح بیت متوسّل به توجیهات گوناگونی شده‌اند:

طغیانی «عین» را در معنای «چشم» دانسته و نوشته است: «صدمت: آسیب. صور: بوق، در اینجا کنایه از نعرهٔ ممدوح است. رنگ: خشم. آژنگ: چین و شکنی را گویند که بر روی و اندام مرد افتد خواه از پیری و خواه از روی قهر و غضب باشد. به هنگام جنگ نعرهٔ رعدآسا و چشم غضبناک تو همگام با هم بر دشمن ضربه وارد می‌کنند، به همان سان که خشم و چین چهرهٔ غضب‌آلودت به هم نمودار می‌شوند [؟]» (طغیانی، ۱۳۸۲: ۴۱۹) حال آنکه بعید به نظر می‌رسد در میدان نبرد و فضای جنگ «چشم غضبناک» مبارزان چنین مورد توجّه حریف قرار گیرد.

دُرّی «عین» را به «حضور» تفسیر کرده و «آژنگ» را محرّف «ارژنگ» دانسته و گفته

است: «آژنگ: چین و شکن ولی ظاهراً ارژنگ مورد نظر سنایی است که نـام کتـاب مصـوّر مانی است و همراهی رنگ با ارژنگ مشخّص است. حضور تو در جنگ چون نفخـهٔ صـور است که همگان می‌میرند. حضور تو و مردن همگان چون همراهی رنگ و ارژنـگ اسـت.» (درّی، ۱۳۹۲: ۶۲۱)

چنان‌که دیدیم یکی از شارحان «عین» را در معنای چشم ممـدوح و دیگـری در معنـای کاملاً متفاوت با آن یعنی نفس دانسته است، امّا آیا چنین است؟

این بیت را در فرهنگ جهانگیری[1] (انجو شیرازی، ۱۳۵۱: ۲۳۲۳/۲) ذیل «غیو» آورده‌اند:

صـدمت صـور و غیـو تـو در جنـگ　　هـر دو همـره چـو رنـگ بـا ارتنـگ

و بنابراین معنی بیت سنایی چنین است: نفخهٔ صور اسرافیل (نفخهٔ صـور اول کـه نشـانهٔ مرگ است) با بانگ تو در جنگ به هم پیوسته‌اند، چنان‌که رنگ با ارتنگ با یکدیگرند.

سنایی «همراهی نفخ صور و نای رویین» را در بیت دیگر نیز آورده است:

نای روئین گویی آنجا نفخ صـور اوّل اسـت　　کز یکـی بـانگش روان از تـن رمـد رنـگ از صـور

(سنایی غزنوی، ۱۳۵۴: ۲۷۷)

و در بیت دیگری «غیو» را به کار برده است:

در لحد خُفتند بیدارانِ دیـنِ مصـطفی　　بر فلک بُردند غیو و نعـره میخـواران همـه

(همان: ۵۹۶)

«غیو» در آثار منظوم و منثور قرن چهارم به ندرت به کار رفته است:

ابوالعبّاس ربنجنی (د. پس از ۳۳۱ق):

یکی از جای برجستم چنان شیرِ بیابانی　　و غیوی برزدم چون شیر بر روباهِ دَرغـانی[2]

(به نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل «بیابانی»، «شیر»، «روباه»، «ابوالعبّاس»)

مؤلّف هدایةالمتعلّمین فی الطّب (سدهٔ چهارم) به یکی از بیماران توصـیه مـی‌کنـد کـه: «ندوَد و برنجهد و از نردبان به شتاب فرونیاید و بار گران برنگیرد و چیزی را از زمی برنگیـرد

۱. فرهنگ جهانگیری (تألیف: ۱۰۰۵– ۱۰۱۷ق) نوشتهٔ جمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجـو شـیرازی اسـت است که به نام جهانگیر فرزند اکبرشاه به انجام رسانید و به «فرهنگ جهانگیری» موسوم کرد.

۲. «دَرغانی»: منسوب به درغان که نام شهری بوده نزدیک سمرقند در ساحل جیحون (لغت‌نامهٔ دهخدا).

و غیو[1] و بانگ نکند»[2] (اخوینی بخاری، ۱۳۷۱: ۵۵۲).

۳. در حکایتی در حدیقه وقتی فقیهِ مردم‌آزارِ غضبناکی وارد مسجد می‌شود، حاضران به آرامی از همدیگر می‌پرسند:

که: «فقی بر که رخ ترش کرده‌ست؟ باز تا بر که چشم شش کرده‌ست؟»

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۷: ۶۷۲؛ همو، ۱۳۸۲: ۱۸۶)

بنا بر نسخه‌بدل‌های مدرّس رضوی، دست‌نوشتهٔ م (ملک‌الشعر) «باز تا بر که خشم و شش کرده‌ست» و خ (نسخهٔ دیگر حاج محمّد رمضانی) «باز تا بر که خشم شش کرده‌ست» دارد. متن مصحّح مریم حسینی برابر متن مدرّس رضوی است و ظاهراً دست‌نوشته‌هایی که در اختیار داشته است، یعنی K (نسخهٔ کابل، مکتوب در نیمهٔ دوم قرن ششم یا اوایل قرن هفتم) و N (نسخهٔ خلیل اینالجُق، مورّخ ۵۸۸ق) و V (نسخهٔ وین، مورّخ ۶۶۷ق) هم تنها به جای «چشم» «خشم» ثبت کرده‌اند. عبداللطیف عبّاسی آن را به صورت «باز تا بر که خشم و شش کرده است»، بدون هیچ توضیحی، آورده است (عبّاسی، ۱۳۸۷: ۷۹۷/۲). طغیانی دربارهٔ این بیت سخنی نمی‌گوید و درّی با حدس و احتمال می‌نویسد: «چشم شش کردن: ظاهراً به اعتبار شکلِ شش، چشم را تنگ و کژ کردن است و کنایه از چپ نگاه کردن و قصد سوء داشتن» (درّی، ۱۳۹۲: ۷۲۶) و گویا در اینجا «شکل شش» را «تنگ و کژ» دیده و آن را «شِش/ شَش» خوانده‌اند.

امّا در حدیقه «تُرُش» همیشه با «بهُش» و «بکُش» قافیه شده است. چند نمونه:

شاهدِ ابله و رقیبِ بهُش می شیرین و میزبانِ تُرُش

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۷: ۴۳۴؛ همو، ۱۳۸۲: ۱۸۰)

*****

تنِ خود را برای عالمِ دل مکن از بهر هیچ، هیچ خجل

می‌چشانش همیشه تلخ و تُرُش گر از این مُرد مُرد، ورنه بکُش

(همو، ۱۳۷۷: ۷۲۵)

و «شَش» در غزلی با «خورشیدفَش» و «کَش» و «کینه‌کَش» و «خَوش» قافیه شده است

---

۱. اصل: «عیو»؛ متن برابر فهرست لغات و ترکیبات ص۸۹۵.

۲. متن را با املای روز سازگار کرده‌ایم.

(نک: همو، ۱۳۵۴: ۹۰۷)؛ بنابراین در قافیه شدن «تُرُش» با «شَش» در بیت مذکور باید تردید کرد و به نظر می‌رسد که در اینجا نیز یکی از این دو واژه به دست کاتبان تبدیل و تحریف شده است.

در فرهنگ جهانگیری بیت مورد بحث را ذیل «رُش: بالضم، گردانیدن چشم از غضب» (انجو شیرازی، ۱۳۵۱: ۱۳۷۶/۲) بدین صورت آورده است:

که فقیه از که رو ترش کرده؟ باز تا بر که چشم رش کرده؟

کلمهٔ «رُش» را با این معنا در متن دیگری نیافتیم. صاحب فرهنگ رشیدی[1] همان سخن جهانگیری را نقل کرده، امّا به درستی «رُش» را مصحّف «زُش» (با زاء معجمه) دانسته و چنین نوشته است: «ظاهراً زش به زای معجمه است، مخفّف زوش» (حسینی مدنی تتوی، ۱۳۳۷: ۷۴۲/۱). پس صورت صحیح بیت سنایی چنین است:

که فقی بر که رخ ترش کرده‌ست؟ باز تا بر که چشم زُش کرده‌ست؟

سنایی در حدیقه باری دیگر «زوشی» (زوش [= تند، زود خشم، درشتخوی، بدخوی]+ ی مصدری) را به کار برده است:

گیرم اینجا ز دیوی و زوشی عیبِ خود بر همه همی‌پوشی،
چون رسی در جهانِ بیچونی عیب گوید: من اینکم، چونی؟

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۷: ۴۲۸)

«زوش» در متون منظوم قرن چهارم و پنجم نیز شواهدی دارد. اسدی طوسی به نام رودکی (د. ۳۲۹ق) آورده است:

بانگ کردمْت ای بتِ سیمین «زوش» خواندم تو را که هستی زوش

(رودکی، به نقل از: اسدی طوسی، ۱۳۶۵: ۱۳۰)

نیز اسدی طوسی (د. ۴۶۵ق) در گرشاسب‌نامه گفته است:

چنین گفت دانا که «با خشم و جوش، زبانم: یکی بسته شیر است زوش
به بندِ خرد در همی‌بایمش که بکشَدْم ترسم چو بگشایمش»

(همو، ۱۳۵۴: ۲۸۸)

---

۱. فرهنگ رشیدی (تألیف ۱۰۶۴ ق) اثر عبدالرشید عبدالغفور حسینی مدنی تتوی، از مردم تته در منطقهٔ سند است و و مؤلّف آن را با استفاده از فرهنگ سروری و فرهنگ جهانگیری تألیف کرده است.

مترجمان قرآن کریم «زوش» را در برابر «عُتُلّ[۱]» (القلم: ۱۳) و «فَظّ» (آل عمران: ۱۵۹) قرار داده‌اند (یاحقّی، ۱۳۸۹: ۱۰۰۳/۳ و ۱۱۱۳). همچنین «زوش» و ترکیبات اسمی و فعلی آن مانند «زوشی» و «زوش شدن» و «زوشی کردن» در ترجمه‌های قدیم قرآن باز هم به کار رفته است (نک: همان: ۱۳۴/۱ و ۱۹۸، ۱۰۷۲/۳- ۱۰۷۴) و پیداست که در زبان گفتار نیز شیوعی داشته است.

در بیت مذکور «چشم بر کسی زُش کردن» به کنایه یعنی از روی غیظ و غضب به کسی نگریستن و برابر تعبیر امروزی «چشم غُرّه رفتن به کسی» است.[۲]

۴. در دیوان و در مطلع قصیده‌ای «در مدح قاضی‌القضاة عبدالودود غزنوی»:

آن طبع را که علم و سخاوت شعار نیست — از عالِمیش فخر و زِ زُفتیش عار نیست،
جز چشم‌زخمِ امّت و تعویذِ بخل نیست — جز ردّ چرخ و آب کش روزگار نیست

(سنایی غزنوی، ۱۳۵۴: ۹۱)

این دو بیتِ موقوف‌المعانی در چاپ مظاهر مصفّا (همو، ۱۳۸۹: ۵۴) نیز به همین صورت است؛ ولی مصراعِ دوّمِ بیتِ دوّم «آب‌کش روزگار» معنای واضحی ندارد. بنا به گزارش مدرّس رضوی مصراع آخر در نسخهٔ ع (نسخهٔ گراوریِ کتابخانهٔ ملّی) چنین است: «جز راز چرخ واکنش روزگار نیست». به نظر می‌رسد در این ضبط اخیر «راز» صورت محرّف «ردّ» و «واکنش روزگار» به صورت «و آکنش روزگار» ضبط صحیح باشد. همین ضبط در مجمع‌الفرس[۳] (سروری، ۱۳۳۸: ۵۰/۱) و فرهنگ رشیدی (حسینی مدنی تتوی،

---

۱. در فرهنگنامهٔ قرآنی برابر «عُتُلّ» «زوشی» آمده است، ولی از آن روی که «عتلّ» صفت است، برابر آن «زوش» است. در کشف الاسرار (میبدی، ۱۳۸۹: ۱۸۲/۱۰)، «عُتُلّ» درشت‌خویی ترجمه شده است.

۲. در بیت مورد بحث «فقی» با حذف صامت «ه» مخفّف «فقیه» و «زُش» با ابدال مصوّت ô به مصوّت کوتاه o مخفّف «زوش» است. کاربرد این نوع حذف و ابدال‌ها در شعر سنائی نمونه‌های زیادی دارد و آن را باید نتیجهٔ تأثیر زبان گفتار دانست. یک نمونه، مرهم← مَرَم در این بیت:

عالَمی بیمارِ غفلت بود اندر راهِ لا — حق تو را از حقّهٔ تحقیق فرمودش نِعَم
کای محمّد رو، طبیبِ حاذق و صادق تویی — خلق کن با خلق و برنه درد ایشان را مَرم

(سنائی غزنوی، ۱۳۵۴: ۳۷۵)

ضمناً «زوش» در فارسی دری به واو مجهول تلفّظ می‌شده و با کلماتی مانند پوش، جوش، خروش و ... قافیه شده است (نک: سپهر، ۱۳۸۳: ۲۲۳).

۳. مجمع الفرس (آغاز تألیف ۱۰۰۸ ق) اثر محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی متخلّص به سروری است که مؤلّف در تحریر جدید آن از فرهنگ جهانگیری نیز استفاده کرده است (نک: صادقی، ۱۳۹۳: ۷۱۷).

۱۳۳۷: ۱۴۳/۱) ذیل آکنش/ آگنش آمده است.

«آگَنِش/ آکَنِش» [بن مضارع از آگندن/ آکندن + ـِ ش)] در معنی «حشو» (دهخدا) و «آن چه که با آن درون چیزی را پر کنند؛ پشم یا پنبه که درون لحاف یا تشک یا جامه کنند» (فرهنگ معین) را ناصرخسرو (د. ۴۸۱ق) در تمثیلی برای سخنِ راست آورده است:

چون راست بُوَد، خوب نماید سخن　　در خوب‌جامه خوب شود آگَنش

(ناصرخسرو، ۱۳۵۷: ۴۴۱)

بنابراین، معنی دو بیت سنایی چنین است: آن طبعی که دانش‌اندوزی و بخشندگی عادت همیشگی آن نیست و از عالِمی (دانشمندی) فخر و از بخل ننگ ندارد، تنها آفت و بلای امّت و تعویذ (حافظ) بخل است و مردود آسمان و حشو روزگار است.

۵. در قصیدهٔ دیگری که سنایی «در عذرِ نارفتن در موقفِ بارِ [= دربار] یکی از بزرگان» سروده و از رنجوری و بیماری خود سخن گفته است:

دور از آن مجلس، از حرارتِ دل　　همچنانم که نار با نارنگ

گه خروشان چو در نبردِ تو نای　　گاه نالان چو در نبردِ تو چنگ

(سنایی غزنوی، ۱۳۵۴: ۳۴۰)

ضبط مصراع آخر نادرست به نظر می‌رسد، چون در نبرد و رزم «چنگ» نمی‌نوازند و «چنگ» از لوازم بزم است. بنا به گزارش مدرّس رضوی، دست‌نوشتهٔ ع (نسخهٔ گراوری کتابخانهٔ ملّی) به جای «نبرد» «نهاد» دارد که آن هم مسلّماً سهو است. متن در چاپ مصفّا (همو، ۱۳۸۹: ۱۸۶) نیز برابر چاپ مدرّس رضوی است؛ در حالی که به تناسب معنی بیت، «نبرد» در مصراع دوم باید محرّف کلمه‌ای مترادف با «بزم» باشد. اتفاقاً این بیت را هم مجمع‌الفرس (سروری، ۱۳۳۸: ۱۳۰۹/۳) و فرهنگ رشیدی (حسینی مدنی تتوی، ۱۳۳۷: ۱۳۷۲/۲) ذیل «مَیَزْد (= مجلس شراب، بزم)» آورده‌اند و آن صحیح است:

گه خروشان چو در نبردِ تو نای　　گاه نالان چو در مَیَزدِ تو چنگ

سنایی در این بیت جُفت‌های متقابل «نَبَرد/ مَیَزد» و «نای/ چنگ» را با هم آورده است، چنان‌که در اشعار شاعران متقدّم بر او هم دیده می‌شود، از جمله در شعر فرّخی سیستانی (د. ۴۲۹ق):

ای بـه مَیَـزد انـدورن هـزار فریـدون ای بـه نبـرد انـدورن هـزار تهمـتن

(فرّخی سیستانی، ۱۳۸۸: ۲۶۹)

اندر مَیَزد حاتمِ طایی تـویی بـه جـود انـدر نبـرد رسـتمِ دسـتانِ روزگـار

(همان: ۴۵۲)

انـدر مَیَـزد بـا هنـرِ دانـش و نـدر نبـرد بـا هنـرِ بـازو

(همان: ۴۵۴)

۶. در قصیده‌ای که سنایی «در دورهٔ اقامت کوتاه خود در نیشابور سروده و طبعاً نتیجهٔ دوران کمال شاعری اوست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۶۹) می‌خوانیم:

خوب نبود عیسی اندر خانه، پس در آستین از بـرای توتیـا سـنگِ سـپاهان[1] داشـتن

(سنایی غزنوی، ۱۳۵۴: ۴۶۵)

چاپ مصفّا (همو، ۱۳۸۹: ۲۴۹) و تازیانه‌های سلوک (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۷۵) هم برابر متن است. بیت با همین صورت معناداراست، امّا نسخه‌بدل‌های مدرّس رضوی [بدون اشاره به نسخهٔ آن] به جای «آستین»، «بادبان» و «هاویان» [؟] و «هاونان» [؟] را نشان می‌دهد و از این میان ظاهراً ضبط «بادبان» که هم معنای آن با بیت سازگار است و هم ضبط غریب‌تری است، صحیح است. ضبط «بادبان» را فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ۱۳۵۱: ۱۸۴/۱) و بعضی فرهنگ‌های متأخّر بر آن، مانند فرهنگ رشیدی (حسینی مدنی تتوی، ۱۳۳۷: ۱۹۱/۱)، نیز تأیید می‌کنند.

«بادبان» با هیچ معنایی در لغت فرس اسدی مدخل نشده است، در فرهنگ‌های بعدی هم شاید به سبب آنکه کاربرد آن به مرور زمان و به خصوص بعد از حملهٔ مغول کمتر و سپس متروک شده است، به صورت‌های گوناگون تعریف شده است، برای نمونه:

فرهنگ قوّاس (تألیف قبل از ۶۹۹ق): «پس و پیش گریبان» (قوّاس غزنوی، ۱۳۵۳: ۱۵۴)

شرفنامه (تألیف ۸۷۸ق): «پیش و پس گریبان و سر آستین» (فاروقی، ۱۳۸۵: ۱۸۷/۱)

---

۱. سنگ سپاهان: سنگ سرمه، که سُرمهٔ سپاهان معروف بوده و برای درمان و شفای چشم از آن استفاده می‌کردند (فرهنگ معین).

مدار الافاضل (تـألیف ۱۰۰۱): «جامـهٔ دوتـو دوختـه و پـیش و پـس گریبـان» (فیضـی سرهندی، ۱۳۳۷: ۱۶۱)

فرهنگ جهانگیری (تألیف ۱۰۱۸ق): «پردهٔ قبا باشد که بر زبر سینه واقـع می‌شـود، و آن را از جانب راست به چپ و از چپ به جانب راسـت می‌بندنـد و دسـت زیـر و دسـت بـالا گویندش و آن را به تازی جیب خوانند» (انجو شیرازی، ۱۳۵۱: ۱۸۴/۱)

فرهنگ رشیدی (تألیف ۱۰۶۴ق): «پرده‌ای از جامه که بر زبر سینه واقع می‌شود، و آن را از جانب راست به چپ برند و از چپ به راست آرنـد و دسـت زیـر و دسـت بـالا گوینـد و بعضی به معنی آستین گفته‌اند و بعضی به معنی گریبان گفته‌اند و آن مرکّب است از باد و بان که مغیّر وان است و حاصل معنی بادگیر است، زیرا که از گریبان باد بر بدن وزد.» (حسـینی مدنی تتوی، ۱۳۳۷: ۱/ ۱۹۱)

بهتر آن است که به نوع کاربرد آن در بعضی متون پیش از سنایی یا معاصران او توجّه کنیم:[۱]

– «[وَالَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِیهَا مِنْ رُوحِنَا (الانبیاء: ۹۱): و آن زن که نگاه داشت اندام خویش ـیعنی مریمـ پس دردمید جبریل در باذوان [متن: بازوان] او به فرمان» (ترجمهٔ تفسیر طبری، ۱۳۵۶: ۱۰۳۸/۲)

– «در اخبار است که مریم بار گرفت به عیسی در آن ساعت که جبریل در بادبان وی دمید.» (عتیق نیشابوری، ۱۳۶۵: ۲۲۸)

– «البَقیرَةُ و الإتْبُ: پیراهن بی آستین و بادبان» (کردی نیشابوری، ۱۳۵۵: ۸۷)

– «الضعفاء منهم فیفزعون الی الحیل أمّا بالنَّقب أو التسلّق عند انتهاز فرصة الغفلة و أما بأن یکون طرّارا أو سلّالاً: ضعیفان ایشان [= دزدان] به حیله‌ها پناهند: إمّا به سُمج زدن و إمّـا به دیوار برشدن به وقت فرصت غفلت و إمّا به شکافتن آستین و بادبـان یـا بیـرون کشـیدن از آن» (غزّالی طوسی، ۲۰۰۵: ۱۱۳۱؛ همو، ۱۳۸۹: ۴۷۷/۳).

– ابوالحسن کسایی مروزی (سدهٔ چهارم):

---

۱. نویسندگان مقالهٔ حاضر از پیکرهٔ گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی به بعضی از این شواهد دست دست یافتند و از پژوهشگران محترم آن گروه سپاسگزارند.

زان جامه یاد کن که بپوشی به روزِ مرگ　　کو را نـه بادبـان و نـه گـوی و نـه انگلـه[۱]
(به نقل از: نخجوانی، ۱۳۵۳: ۲۶۳، ذیل «انگله»)

– منوچهری دامغانی:

از بهرِ بوی خوش، چو یکی پاره عودِ تر　　دارد همیشـــه دوختـــه از پـــیشِ بادبـــان
(منوچهری دامغانی، ۱۳۸۵: ۱۸۳)

– ازرقی هروی (سدهٔ پنجم):

دشت از حریر سبز بپوشـید کُرتـه‌ای[۲]　　پـر عنبـر آسـتینش و پـر مشـک بادبـان
(ازرقی هروی، ۱۳۳۶: ۸۴)

– خاقانی (د. ۵۹۵ق):

هشت باغِ خُلد[۳] را دربسته بینی بر خسـان　　کـــان کلیـــد هشـــت در، در بادبـــان آورده‌ام
(خاقانی شروانی، ۱۳۷۸: ۲۵۷)

بنا بر این شواهد، چنین دریافت می‌شود که «بادبان» کیسه مانـندی بـوده اسـت کـه در پیراهن یا کُرتهٔ مردانه و زنانه در قسمت پهلو یا سینه می‌دوختـه‌انـد تـا در آن چیزهـایی ماننـد پول، عطریات و کلید بگذارند. دزدان آن را می‌شکافته یا می‌بریده‌اند تا به دلخواه خود دست یابند. «باذوان» در بعضی گونه‌های زبـان فارسـی هـم صـورتی از همـین «بادبـان» اسـت، چنان‌که علاوه بر ترجمهٔ تفسیر طبـری، در یکـی از ترجمـه‌های کهـن قـرآن برابـر «جَیـب» (القصص: ۳۲) آمده است (نک: یاحقّی، ۱۳۸۹: ۶۳۱/۲).

منابع

– اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع بن احمد (۱۳۷۱). هدایة المتعلّمین فی الطّب، بـه اهتمـام جـلال متینی، مشهد: دانشگاه فردوسی.

– ازرقی هروی، (۱۳۳۶). دیوان ازرقی، به جمع و تصحیح و تحشیه و تعلیقات علی عبدالرسولی،

۱. انگله: بندِ گریبانِ پیراهن و قبا (لغت‌نامهٔ دهخدا).

۲. کُرته: پیراهن و این فارسی ماوراءالنهر است. قرطق و قرطه معرّب آن است (آنندراج، به نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا). دهخدا).

۳. هشت باغ خلد: جنّة الخلد (الفرقان: ۱۵) [یـا دار الخلـد (فصـلت: ۲۸)]؛ جنـاّت عـدن (البقـرة: ۷۲)؛ جنّـات الفردوس (الکهف: ۱۰۷)؛ جنّات المأوی (السجدة: ۱۹)؛ جنّات النعـیم (المائـدة: ۶۵)؛ دار السّـلام (الأنعـام: ۱۲۷)؛ دار القرار (غافر: ۳۹)؛ عِلّیّین (المطفّفین: ۱۸).

تهران: دانشگاه تهران.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۵۶). لغت فرس، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانهٔ طهوری.
- ـــــــــــــــــــــــــــ (۱۳۶۵). لغت فرس، به تصحیح و تحشیهٔ فتح‌الله مجتبایی و علی‌اشرف صادقی، تهران: خوارزمی.
- ـــــــــــــــــــــــــــ (۱۳۵۴). گرشاسب‌نامه، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: طهوری.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن (۱۳۵۱). فرهنگ جهانگیری، ویراستهٔ رحیم عفیفی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- انوشه، حسن؛ غلامرضا خدابنده‌لو (۱۳۹۱). فارسی ناشنیده (فرهنگ اصطلاحات فارسی و فارسی‌شدهٔ کاربردی در افغانستان)، تهران: قطره.
- ترجمهٔ تفسیر طبری (۱۳۵۶). به تصحیح حبیب یغمایی، تهران: توس.
- حسینی مدنی تتوی، عبدالرشید بن عبدالغفور (۱۳۳۷). فرهنگ رشیدی، به تحقیق و تصحیح محمّد عبّاسی، تهران: کتابخانهٔ بارانی.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی (۱۳۷۸). دیوان خاقانی، به کوشش ضیاءالدین سجادی، تهران: زوّار.
- دُرّی، زهرا (۱۳۹۲). شرح دشواری‌هایی از حدیقةالحقیقهٔ سنایی، تهران: زوّار.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۳). لغت‌نامهٔ دهخدا، زیر نظر محمّد معین و سیّدجعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول از دورهٔ جدید.
- سپهر، محمّدتقی (۱۳۸۳). براهین العجم، حواشی و تعلیقات سیّدجعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
- سروری، محمّد قاسم بن حاجی محمّد کاشانی (۱۳۳۸). فرهنگ مجمع‌الفرس، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، تهران: علمی.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۷۷). حدیقةالحقیقة و شریعةالطریقة، به اهتمام سیّدمحمّدتقی مدرّس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- ـــــــــــــــــــــــــــ (۱۳۸۲). حدیقةالحقیقة و شریعةالطریقة (فخری‌نامه)، به تصحیح مریم حسینی، تهران: نشر دانشگاهی.
- ـــــــــــــــــــــــــــ (۱۳۵۴ [تاریخ مقدّمه]). دیوان سنایی، به اهتمام سیّدمحمّدتقی مدرّس رضوی، تهران: سنایی.
- ـــــــــــــــــــــــــــ (۱۳۸۹). دیوان سنایی، به اهتمام مظاهر مصفّا، تهران: زوّار.
- شفیعی کدکنی، محمّدرضا (۱۳۷۶). تازیانه‌های سلوک، تهران: آگه.

- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۳). «مجمع الفرس» در دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی، به کوشش اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۵، ص ۷۱۶-۷۲۰.
- طغیانی، اسحاق (۱۳۸۲). شرح مشکلات حدیقهٔ سنایی، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- عبّاسی، عبداللطیف (۱۳۸۷). لطائف الحدائق، مقدّمه، تصحیح و تعلیق محمّدرضا یوسفی-محسن محمّدی، قم: آیین احمد.
- عتیق نیشابوری (سورآبادی)، ابوبکر (۱۳۶۵). قصص قرآن مجید برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری (سورآبادی)، به اهتمام یحیی مهدوی، تهران: خوارزمی.
- علائی، نوّاب میرزا علاءالدین احمدخان بهادر (۱۳۸۹). طریقه بر حدیقه، به کوشش محمّدرضا یوسفی، قم: دانشگاه قم.
- غزّالی، محمّد بن محمّد (۲۰۰۵م). احیاء علوم‌الدین [و معه المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار فی تخریج ما فی الاحیاء من الاخبار]، بیروت: دار ابن‌حزم.
- ـــــــــــــــــ (۱۳۸۹). احیاء علوم‌الدین، ترجمهٔ مؤیّدالدّین محمّد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوجم، تهران: علمی و فرهنگی.
- فاروقی، ابراهیم قوام (۱۳۸۵). شرفنامهٔ منیری (فرهنگ ابراهیمی)، به تصحیح حکیمه دبیران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فرّخی سیستانی (۱۳۸۸). دیوان فرّخی، به کوشش محمّد دبیرسیاقی، تهران: زوّار.
- فیضی سرهندی، الله داد (۱۳۳۷). مدار الافاضل، به اهتمام محمد باقر، لاهور: دانشگاه پنجاب.
- قوّاس غزنوی، فخرالدین مبارکشاه (۱۳۵۳). فرهنگ قوّاس، به تصحیح نذیر احمد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- کردی نیشابوری، ادیب یعقوب (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵]). کتاب البُلغه، به اهتمام مجتبی مینوی-فیروز حریرچی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- معین، محمّد (۱۳۶۳). فرهنگ معین، تهران: امیرکبیر.
- منوچهری دامغانی (۱۳۸۵). دیوان منوچهری، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات زوّار.
- مولوی، جلال‌الدین محمّد (۱۹۳۳). مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد الین نیکلسون، لیدن: مطبعهٔ بریل.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۸۹). کشف‌الاسرار و عدّة‌الابرار، به تصحیح علی‌اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم.
- ناصرخسرو قبادیانی (۱۳۵۷). دیوان ناصرخسرو، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقّق،

تهران: دانشگاه تهران.
- نخجوانی، محمّد بن هندوشاه (۱۳۵۳). صحاح الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- یاحقّی، محمّدجعفر [با نظارت] (۱۳۸۹). فرهنگنامهٔ قرآنی، مشهد: آستان قدس رضوی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی